

Received:2023/11/19

Accepted:2024/1/27

Vol.22/No.83/Spring2025

scientific quarterly journal of Islamic mysticism

erfan.eslami.zanjan@gmail.com

<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

<https://doi.org/10.71502/mysticism.2025.1202086>

The Use of Mystical and Symbolic Terms in Mohammad Biabani's Poems

Mohammad Moradi, Pooran Yusefipoor Kermani*, Fatemeh Ghafouri Mehdiabad
PhD student, Persian Language and Literature, Anar Branch, Islamic Azad University, Anar, Iran.
Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Anar Branch, Islamic Azad
University, Anar, Iran. *Corresponding Author, Pooran.yusefipoor@yahoo.com
Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Anar Branch, Islamic Azad
University, Anar, Iran.

Abstract

Considering the point that contemporary poetry and literature, along with other political and social events and developments, has had significant growth and progress; But a group of contemporary poets, in sync with the phenomena of the society, did not ignore the knowledge and vision of their predecessors and used their scientific knowledge in their poems in various ways. Mohammad Biabani is one of the contemporary poets who has experimented both in the field of traditional and new poetry. In his poems, both traditional and modern ones, Biabani clearly uses mystical and symbolic terms and interpretations to express his special thoughts and ideas, and in most cases, according to the subject of his poems, he made it manifest in a symbolic way. In this research, the author aims to investigate the mystical terms and interpretations in the collection of poems of Mohammad Biabani, using the descriptive-analytical method and library tools, and to answer the question of what is the main motivation of Biabani to use mystical terms in his political and social poems. The results of the research show that Biabani has used mystical terms and interpretations to express his special thoughts and ideas to the audience, as well as to enrich his poetry.

Keywords: Biabani, modern poetry, mysticism, mystical terms, contemporary literature.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۷

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

دوره ۲۲- شماره ۸۳- بهار ۱۴۰۴- صص: ۲۳۹-۲۶۰

کاربرد اصطلاحات و تعبیرات عرفانی و نمادین در مجموعه اشعار محمد بیابانی

محمد مرادی^۱

پوران یوسفی پور کرمانی^۲

فاطمه غفوری مهدی آباد^۳

چکیده

با توجه به این نکته که شعر و ادبیات معاصر، هم‌زمان با دیگر حوادث و تحولات سیاسی و اجتماعی، رشد و پیشرفت چشمگیری داشته‌است؛ ولی گروهی از شاعران معاصر، همگام با پدیده‌های جامعه، از دانش و بینش گذشتگان خود غافل‌نماندند و در سروده‌های خود به‌انحای گوناگون، از اندوخته‌های علمی آنان بهره‌بردند. محمد بیابانی، یکی از شاعران سخن‌سرای معاصر است که هم در زمینه شعر سنتی و هم در شعر نو، طبع‌آزمایی کرده‌است. بیابانی در سروده‌های خود، اعم از سنتی و نو، به شکل بارز از اصطلاحات و تعبیرات عرفانی و نمادین، برای بیان مطلب و اندیشه‌های خاص خود استفاده نموده و در بیشتر موارد با توجه به موضوع سروده‌هایش به صورت نمادین آن را جلوه‌گر ساخته‌است. این پژوهش درصدد است تا به شیوه توصیفی-تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای، به بررسی اصطلاحات و تعبیرات عرفانی در مجموعه اشعار محمد بیابانی بپردازد و به این پرسش پاسخ‌دهد که انگیزه اصلی بیابانی از کاربرد اصطلاحات عرفانی در سروده‌های سیاسی و اجتماعی خود چیست؟ نتایج پژوهش بیانگر آن است که بیابانی برای بیان اندیشه و افکار خاص خود به مخاطب و همچنین غنی و پر بار نمودن شعرش، از اصطلاحات و تعبیرات عرفانی بهره‌برده‌است.

کلیدواژه‌ها: محمد بیابانی، شعر نو، عرفان، اصطلاحات عرفانی، ادبیات معاصر.

۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد انار، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد انار، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران. نویسنده مسئول:

Pooran.yusefipoor@yahoo.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد انار، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران.

پیشگفتار

پایه و اساس عرفان، معرفت و شناخت خداوند است. بعد از آن عشق، محور اساسی همه جنبش‌ها و تلاش‌هاست. در واقع، عرفان نوعی خودسازی برای کشف حقیقت وجودی است که گاهی اوقات حتی عقل از درک آن عاجز و ناتوان است.

عرفان و اصطلاحات مربوط به آن و به‌کاربردن واژه‌های خاصی که درک آن‌ها برای عموم مردم عادی به‌سختی صورت می‌گرفت، یکی از مسائلی است که از زمان پیدایش عرفان در میان مسلمانان نیاز به تفسیر و تعبیر پیدا کرد، همان واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحاتی که در شعر و نثر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

هدف آن است تا بدانیم جایگاه اصطلاحات و تعبیرات عرفانی در شعر شاعر معاصر، محمد بیابانی تا چه میزانی است و انگیزه اصلی بیابانی از کاربرد اصطلاحات عرفانی در سروده‌های سیاسی و اجتماعی خود چیست؟

با واکاوی سروده‌های بیابانی، به برخی واژه‌ها و اصطلاحات و مفاهیمی برخورد می‌کنیم که جنبه عرفان و تصوف در آن‌ها مشهود است؛ به عبارت دیگر، بیان و اشارات بیابانی در اشعارش، گاهی متمایل به عرفان می‌گردد؛ یعنی رگه‌هایی از عرفان را می‌توان در آن به‌وضوح مشاهده نمود. بعضی از این موارد، کاربرد واژه‌ها و مفاهیم عرفانی است که در این پژوهش به آن‌ها اشاره می‌شود.

پیشینه پژوهش

درباره شعر محمد بیابانی، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است:

سیده فاطمه مهدوی مرتضوی و همکاران (۱۳۹۸ ب)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و نقد تمثیل‌های حماسی و اسطوره‌ای در شعر محمد بیابانی»، مفاهیم اسطوره‌ای و اشاره‌های داستانی به‌کاررفته در شعر بیابانی را در سه بخش تمثیل‌های حماسی و اسطوره‌ای ایرانی، اشارات و تلمیحات اسلامی، دسته‌بندی و بررسی نموده و به این نتیجه رسیده‌اند که تمثیل‌های حماسی و اسطوره‌های ایرانی سهم بسیار چشمگیری در سروده‌های شاعر داشته‌اند.

سیده فاطمه مهدوی مرتضوی و همکاران (۱۳۹۶)، در مقاله‌ای با عنوان «تجلی اشارات عرفانی و اسطوره‌ای در سروده‌های محمد بیابانی»، به این نکته اشاره کرده که بیابانی در آثارش در عین هنجارگریزی و سنت‌شکنی، رگه‌هایی از عرفان را دخیل ساخته است و با همه اصالت و نجابت و

سنت ایرانی، اشعار وی رنگ و بوی تجدد و مرزشکنی و تازگی به خود گرفته و مفاهیم، مضامین و پیام‌هایش حتی با درون‌مایه‌های عرفانی رنگ تازگی دارد.

- محمد مرادی (۱۴۰۱ الف)، در مقاله‌ای با عنوان «عناصر برجسته زبانی اشعار محمد بیابانی» به این نتیجه رسیده است که برجسته‌ترین عنصر زبانی سروده‌های وی، باستان‌گرایی یا آرکائیسم است و انواع هنجارگریزی واژگانی، گویشی، سبکی، آوایی، نوشتاری، نحوی و انواع آرکائسم واژگانی و نحوی در شعر وی نمود قابل توجهی دارد.

- محمد مرادی (ب ۱۴۰۱)، در مقاله‌ای با عنوان «رنگ اقلیمی در شعر محمد بیابانی»، به شعر وی پرداخته است و نتایج پژوهش حاکی از آن است که سوای بوم سروده‌های او، رنگ اقلیمی در تمام سروده‌های او پررنگ است و برجسته‌ترین ویژگی زبانی سروده‌های او پس از آرکائیسم، برجستگی رنگ اقلیم و طبیعت جنوب است که نشان از دل‌بستگی و علاقه و انس شاعر به زیست‌بوم و فرهنگ کهن سرزمین خود دارد.

- فاطمه اسماعیلی و شمس‌الحاجیه اردلانی (۱۳۹۴)، در مقاله‌ای با عنوان «تصاویر و اندیشه‌های مرکزی در شعر محمد بیابانی»، به این نکته اشاره کرده است که بیابانی در شعر، زبان ویژه خود را دارد و به فردیت مستقل سبکی دست یافته و از برجسته‌سازی هنری به خوبی سودجسته و به غنای شعر و ابهام هنری آن افزوده است.

- بهاره حجازی (۱۴۰۱)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «طبقه‌بندی و تحلیل اسطوره و مؤلفه‌های اسطوره‌ای در سروده‌های محمد بیابانی بر مبنای دیدگاه لارنس کوپ، با بررسی اساطیر موجود در سروده‌های بیابانی دریافته است که او با نگاهی متفاوت از بن‌مایه‌های اساطیری بومی، ملی، مذهبی و عرفانی به وفور بهره گرفته و هم با تکیه بر روساخت و نیز غنای زیرساخت افکار و اندیشه‌های اجتماعی خویش، شعری متفاوت آفریده است.

آنچه موجب تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش‌های یادشده می‌شود؛ این است که تاکنون پژوهش مستقلی در بررسی کاربرد اصطلاحات و تعبیرات عرفانی و نمادین در مجموعه اشعار محمد بیابانی، صورت نگرفته است.

زندگی‌نامه و آثار محمد بیابانی

محمد بیابانی شاعر نوپرداز، نویسنده، محقق و فعال سیاسی در روز هفتم خردادماه ۱۳۲۴ هـ ش. در شهر بوشهر در سامانه امام‌زاده به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در بوشهر گذراند. سپس برای ادامه تحصیل در دوره دوساله تربیت معلم وارد دانشسرای کشاورزی شیراز شد و در این زمان فعالیت‌های سیاسی خود را به‌طور جدی آغاز کرد. پس از اتمام دانشسرا، دوره دوساله خدمت نظام وظیفه را در سپاه ترویج دامغان به پایان رساند.

از محمد بیابانی تاکنون پنج مجموعه شعر به نام‌های «حماسه درخت گلبانو، ۱۳۶۹»، «زخم بلور بر زبانه الماس، ۱۳۷۳»، «دستی پُر از بریده مهتاب، ۱۳۸۰»، «سار صبور بر صنوبر آتش، ۱۳۹۰» و «به سالگرد تماشای آب در پاییز، ۱۳۹۰» منتشر شده است. او برخلاف بسیاری از شاعران معاصر که توجهی به ادبیات گذشتگان و حماسه‌های ملی و تاریخی کهن و اساطیری ندارند و شعرشان را از پرداختن به هرگونه مفهوم غیر معاصر خالی می‌کنند، شاعری است که نگرش، بینش و تفکری کاملاً مذهبی، ملی و اسطوره‌گرا دارد و با در نظر گرفتن سابقه فرهنگی و تاریخی زبان و بهره‌گیری از دستاوردهای اندیشه دینی، عرفانی و باستانی، به مباحث مهم و عمیقی چون مرگ، زندگی، عشق، نفرت و... پرداخته است.

بحث و بررسی

دیدگاه عرفانی محمد بیابانی

عرفان یکی از موضوعات و درون‌مایه‌های اساسی ادبیات فارسی است که معمولاً با تصوف همسو می‌باشد. «این دو کلمه عرفان و تصوف غالباً مترادف هم می‌آیند، از لحاظ معنی و اصطلاحی، تفاوت‌هایی دارند، به این معنی که تصوف، روش و طریقه زاهدانه است بر اساس مبانی شرع و تزکیه نفس و اعراض از دنیا، برای وصول به حق و سیر به طرف کمال، اما عرفان یک مکتب فکری و فلسفی متعالی و ژرف برای شناختن حق و شناخت حقایق امور و مشکلات و رموز علوم است، آن‌هم البته نه به طریق فلاسفه و حکما، بلکه از راه اشراق و کشف و شهود.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۸). در واقع «عرفان چیزی نیست مگر نگاه هنری و جمال‌شناسانه نسبت به الهیات و دین؛ از این چشم‌انداز، هیچ دین و مذهبی وجود ندارد که در آن نوعی عرفان وجود نداشته باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۱۷). «عرفان دارای طیف‌های بی‌شمار است، زیرا نگاه‌های هنری و جمال‌شناسانه، بسیار است؛ بنابراین مفهوم عرفان یک امر ثابت و مستمر نیست؛ بلکه با تحولات تاریخی و فرهنگی جوامع، پیوسته در تحول است. همان‌گونه که تجربه‌های هنری و خلاقیت‌های ذوقی جامعه دارای پستی و بلندی تاریخی است، عرفان موجود در آن فرهنگ نیز می‌تواند تعالی و انحطاط داشته باشد.» (همان: ۱۸)

«عرفان از روزی که به‌عنوان راه و رسمی خاص، شناخته شده است، پیوسته میان متفکران اسلامی مورد رد و قبول بوده است؛ عده‌ای چنان شیفته آن شده‌اند که تنها راه نجاتش دانسته و گروهی دیگر آن را بزرگ‌ترین عامل تحریف و انحراف به‌شمار آورده‌اند. در این رابطه، در یکی از متون عرفانی قدیمی، یعنی کتاب «اللمع» اثر ابونصر سراج طوسی متوفی ۳۷۸ هـ آمده: «عده‌ای در فضیلت عرفان به راه افراط و غلو رفته و آن را، از حد خود بالاتر برده‌اند؛ و گروهی آن را نوعی لهو و لعب و بی‌مبالاتی نسبت به جهل و نادانی دانسته‌اند و عده‌ای دیگر، عرفان را ناشی از تقوا و پرهیز و پشمینه‌پوشی و سخت‌گیری در روش سخن‌گفتن و غیره می‌دانند.» (یثربی، ۱۳۹۱: ۹۵).

محمود فتوحی در کتاب بلاغت تصویر در مبحث سمبولیسم عرفانی، زبان تصادف را معرفی- می‌کند و شعر معروف مولوی را یادآوری می‌شود که می‌گوید:

اصطلاحاتی است مر ابدال را که از آن نبود خبر ابدال را

(مولوی، ۱۳۶۷: ۱/ ۳۴۲۳)

«در مجموع، واژه‌های خاص زبان تصوف به دو دسته تقسیم می‌شود: یکی اصطلاحاتی رسمی، دوم رمزهای تصویری. در اصطلاحات رسمی، واژه‌های معروف تصوف را نام می‌برد که شاعران و نویسندگان عارف آن را از آغاز تا امروز به کار برده و می‌برند؛ مانند الفاظ معروف و اصطلاحات مضامین تصوف مانند تجلی، فنا، کرامت، پیر، توبه، تجلی و حقیقت و این واژه‌ها همه اسم معنی هستند و به عنوان اصطلاحات علمی تصوف شناخته می‌شوند. در ادامه اشاره می‌کند که کاشانی و ابونصر سراج از این اصطلاحات به خوبی نام برده‌اند؛ اما تذکر می‌دهد که ابن عربی برای بیان دریافت‌های باطنی خود، کمتر از تصویرپردازی بهره می‌گیرد و زیانش مملو از اصطلاحات غیرحسی و غیرقابل تصور است.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۱۰). فتوحی در بخش دوم این مبحث از زبان تصاویر، تصویرهای نمادین صوفیان را به بحث می‌گذارد زیرا گونه‌های نمادپردازی و رمز پردازی در شعر فارسی بیشتر نمایان است. از جمله مباحث نمادین سنایی و بعضی شاعران دیگر را همچون حافظ و عطار و مولوی به- تصویر می‌کشد.

مهدوی مرتضوی درباره بینش مذهبی بیابانی می‌گوید: «بیابانی اگرچه عملاً اعتقادی به معنویات و موحدگرایی ابراز نمی‌کند؛ اما تمایلات عرفانی خویش را هم انکار نکرده است. بیابانی مثل هر شاعر دیگر، گاه در حال و هوایی اسطوره‌ای سیر می‌کند و از دنیایی سخن می‌گوید که با جهان امروزی فاصله بسیار دارد.» (مهدوی مرتضوی، الف ۱۳۹۸: ۱۳۱). بیابانی به دنیای آغازین که نخستین بشر از گیاهی به- وجود آمده، اشاره کرده است: «درخت تشنه منم با هزار ساقه خشک/ دخیل بسته به رگ‌هام چل چل طاعون.» (بیابانی، الف ۱۳۹۸: ۱۱۹)

با بررسی اشعار و سروده‌های محمد بیابانی، به برخی اصطلاحات و مفاهیمی برمی‌خوریم که جنبه عرفان و تصوف دارد. «درحقیقت واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحاتی که در شعر و نثر مورد استفاده قرار می‌گیرد، کم‌کم در شعر شاعران بزرگ و برجسته وارد شده تا جایی که برای دریافت معنی و مفهوم این اشعار نیاز به دانستن معانی این واژه‌ها و ترکیبات به یک ضرورت تبدیل شده است. عرفان و یا راه حق و حقیقت، همانند چراغی تابناک و روشن است، لیکن هرکس از منظر دریافت قلبی و یا شهودی خود به زبان و بیانی در تبیین آن کوشیده است. بسیاری از شاعران از دیرباز تاکنون با توجه به اوضاع و احوال زمانه و جو حاکم بر اجتماع خود، کم و بیش به این موضوع مهم اشاره کرده‌اند؛ اما سوزوگداز عارفانه و یا عاشقانه در سخنان بعضی به نحوی بیش از برخی دیگر توانسته است دل‌ها را در معرض

دگرگونی و تحول و بیداری و حرکت قراردهد.» (شریفی، ۱۳۸۸: ۱۳۱)؛ به عبارت دیگر، بیان و اشارات وی در اشعارش گاهی با رگه‌هایی از عرفان همراه است، از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: موجودات افسانه‌ای

کاربرد اسامی موجودات افسانه‌ای و باورهای عامه کهن در سروده‌های بیابانی جایگاهی ممتاز دارد. شاعر به دنیای گسترده و شگفت افسانه‌ها و اساطیر و فرهنگ کهن علاقه زیادی دارد؛ و دانش و اطلاعات گسترده او در این زمینه در اشعارش موج می‌زند. اسامی موجودات افسانه‌ای و عامه کهن شامل ققنوس (۸مورد)، پری (۴مورد)، سیمرخ (۲۰مورد) و عنقا (۵مورد) است. این اسامی رنگ دیرینگی بر پیکره شعر بیابانی می‌دهد. در ادامه نمونه‌هایی آورده می‌شود:

پری

در کتاب اشارات فرهنگ اصطلاحات صوفیه در تعریف پری آمده است: «پری در عرفان مظهر لطافت و کمال و زیبایی است. ماده‌ای دوگانه که با چهره خود آدم را می‌فریبد و در اوستا «پئیرکا» در پهلوی پریک و در ادب فارسی به زنانی گفته شده است که بسیار زیبا و خوبر و باشند.» (شجاعی، ۱۳۷۹: ۵۹)؛ و «در متون حکمی و عرفانی این واژه غالباً رمز جان و روح است.» (حسینی، ۱۳۸۶: ۳). محمد بیابانی در سروده‌های خود به این موجود اسطوره‌ای اشاره کرده است. از آنجا که این سروده از اشعار سیاسی و اعتراضی بیابانی است، شاعر گریزی به اندیشه‌های اسطوره‌ای و نمادین پری داشته است.

«... بی باد نیست دریا / تیغ تحمل مرگ‌اند، ماهیان / و جاشوان / عفریت باد را / از عرشه تضرع و اوهام / اوهام و آب‌ها / به موی زرد پری وصله می‌زنند / این‌گونه، آسپاره، بر آب افکنده، اگر / دستار بر / آن وزغ لاشه‌خور / نه هاله برهنه شب‌تاب / نه آب / نه جوشش مداوم انجیر / پیوند جان به جانب هستی نمی‌خزند...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف : ۱۸).

گاه پری را موجودی اهریمنی و پلید با آفرینشی زیانکار دانسته‌اند که از دریا برمی‌آید و با اهوراییان در ستیز است و زمانی هم موجودی زیبا و اثیری تصور شده که در کنار چشمه‌ساران زندگی می‌کند و در اوج طنازی و دل‌فریبی، قهرمانان گیتی را افسون می‌کند.

«... آفتاب / با این برشته، رشته مفتول / گیسوی هر پری ست / در همه جا جاری / تا بامداد / برکند از دیده و گون / طعم تلخ نان / عطر انار در طلب دریاست...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف : ۸۱).

در شعر بیابانی، پریان که از مظاهر جادو محسوب می‌شوند مکرراً تصویر شده‌اند و با توجه به فحوای سیاسی شعر، شاعر به مفهوم نماتدین و اسطوره‌ای پری هم توجه داشته‌است.

«مهی که دوک تو را می‌سرشت / پری نبود / که فردای کوچه ما را / نگین آتش کرد / قیام دسته‌گلی / که روی نام تو پژمرد.» (بیابانی ۱۳۸۰: ۷۱)

و همچنین در بیت زیر:

«در می‌زنند / صدها صدا / قرار هرچه در بچه‌ای است می‌شوید همچنان و پری یاغی است.» (همان:

۷۹)

سیمرغ

سیمرغ و عنقا دو پرنده اساطیری هستند که در ادب عرفانی فارسی حضور چشمگیر و پررنگی دارند. سیمرغ از اساطیر ایران باستان به عالم عرفان راه یافته‌است؛ اما عنقا پرنده‌ای است که از اساطیر عرب به دنیای عرفان ایرانی منتقل شده‌است. در کتاب فرهنگ اصطلاحات عرفانی در خصوص سیمرغ آمده‌است: «سیمرغ مرغ افسانه‌ای که در ادبیات عرفانی بسیار به کار رفته‌است و اگرچه معانی مختلفی از آن اراده کرده‌اند؛ ولی عمدتاً معنای انسان کامل از آن خواسته‌اند.» (سجادی، ۱۳۹۳: ۴۹۰). در بیت زیر شاعر با استفاده از این واژه، وحدانیت و فرد بودن آن را بیان کرده‌است.

«سرمشق تازه‌ای است / می‌خواهی از هزاره تاریک بگذرم / ویرانه لبی که پیرتر از دنیا / یک‌شب دهان گشود / رؤیا اگر به‌سر آید / می‌بارد آبراه... / دستی اگر / ولی / سالی که دستچین اقاقی‌ست / تنها پری بر آتش و / سیمرغ / آینه تو را...» (بیابانی، ۱۳۸۰: ۴۳).

«... و آن وحشت مذذب مرسوم / گسترده می‌شود / با چهره تکیده ملّاح و آسمان / تا بگسلد ز پله پله امواج بحر کان / سیمرغ زرد لنج...» (بیابانی، ۱۳۹۰: الف : ۱۹).

«... رستم: دیو است در دلم / نیش نهان کژدم / با قلب بی‌شکیب پرستو / در کاسه کبود / جمجمه سیمرغ...» (بیابانی، ۱۳۶۹: ۲۴ و ۲۵).

عنقا

«عنقا از ریشه «عنق» و به معنای «دارنده گردن‌دراز» است. وجه مشترک سیمرغ و عنقا «مرغ بودن» و افسانه‌ای بودن است. در واقع عنقا یک اسطوره عربی است و سیمرغ یک اسطوره ایرانی. شباهت‌های گفته‌شده باعث شده که در ذهن شاعران و نویسندگان این دو مرغ اسطوره‌ای گاهی به هم مشتبه شوند، حال آنکه در حقیقت دو خاستگاه متفاوت دارند» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۶۷)

شاعران فارسی‌زبان در سروده‌های خود گاهی، عنقا را رمز برای وجود واحد و یکتا به کار برده‌اند و جنبه قداست و پاکی به آن داده‌اند. «عنقا نیز پرنده‌ای اسطوره‌ای است و در روایات اسلامی به آن

اشاره شده است. برخی سیمرغ ماده را عنقا می‌دانند و معتقدند که ابتدا با مردم زندگی می‌کرد، اما بر اثر آزار و اذیت مردم و شکایت آنان در نزد پیامبر، خداوند دعای پیامبر را اجابت کرد و با صاعقه‌ای او را از بین برد و نسلش را منقطع گرداند. گروهی نیز از بین رفتن عنقا را به زمان سلیمان (ع) نسبت داده و می‌گویند ابتدا مخالف سلیمان بود ولی عاقبت به وی ایمان آورد؛ بدین ترتیب که روزی سلیمان (ع) از قضا و قدر الهی سخن می‌گفت و عنقا ادعای کند قادر است این قضا را بگرداند و چون موفق نشد از شرم در پشت کوه قاف ناپدید گشت.» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۵۴)

بیابانی در ابیات زیر به پرندۀ اسطوره‌ای عنقا اشاره کرده است.

«... دود/ خرگوشِ خفته‌ای است/ سر هشته بر کلاله گندم/ شهر/ از لانه تو گریزان است/ ای پای مانده در تله یأس/ عنقای پُرخروشِ رهایی...» (بیابانی، ۱۳۶۹: ۷۶). بیابانی در اندیشه و جهان‌بینی خود، با آوردن صفت رهایی، عنقا را با عناصر عرفانی پیوند داده و کاملاً زیرکانه در پس اشعار خود به این اسطوره پرداخته است. او خود را نمود عینی عنقا می‌پندارد.

بیابانی در توصیف زندان و بند و کشته و شهید شدن مبارزان انقلابی، آن‌ها را به عنقا همانند کرده و می‌گوید: «خار خجول در به‌دری‌هاست شعله‌ور/ در پای این حصار زنجیر/ با دست‌های بسته، چرخ- می‌زند عنقاوار.» (بیابانی، الف ۱۳۹۰: ۷۹)

«عنقا در ادب فارسی، پرندۀ ای خرافی با عمری دراز است که پس از صدسال عمر، در آشیانه می‌سوزد و خاکستر می‌شود اما دوباره متولد می‌گردد و نماد ابدیت و جاودانگی به‌شمار می‌آید. به سبب همین ویژگی است که در متون عرفانی، عنقا و سیمرغ رمز برای وحدانیت پروردگار می‌باشد.» (مهدوی مرتضوی، ۱۳۹۸: ۱۳۸)

در ادبیات فارسی، از سیمرغ و عنقا اشاره به ذات اقدس احدیت کرده‌اند؛ زیرا که ذات اقدس حق- تعالی دارای نام و نشان نیست. او از هر اسمی و رسمی بالاتر، و از خیال و پندار و عقل هر انسانی برتر است؛ مکان ندارد و کسی را به او دسترسی نیست. از آنجا که عنقا نماد خیزش و حاصلخیزی پس از مرگ است؛ شاعر امیدوار است که بعد از شکست و بحران، وطن به مجد و عظمت گذشته بازگردد.» (مهدوی، الف ۱۳۹۸: ۱۴۱) بیابانی در این شعر از اسطوره عنقا بهره برده است:

«آهی مگر که موریانه اندوه/ در ساق‌ها و کمر گوشه‌های حافظه/ پیکرتراش مرثیه‌ها و مناره‌هاست/ تابی مگر که عمر/ سیلاب تار دیده عنکبوت/ برق بنفش صاعقه در سر/ بر آبگینه سنگ/ با مرگ می‌وزد/ لب پر نمی‌زند زبان شوکت عنقا/ ارابه‌های دلهره، سرشار از جسد/ با خرک‌ها و خاطره‌ها جامه می‌درند...» (بیابانی ۱۳۷۳: ۶۵)

عنقا خود را می‌سوزاند تا از خاکستر آن نسلی نو دمیده شود، نسلی که خمودگی و جمود هرگز بدان رخنه نکند. عنقا همان امتی است که داوطلبانه برای نابودی بوی نامطلوب تاریخ و راندن همه

لعت‌هایی که درگذر تاریخ بدان رسیده و همه عقب‌ماندگی‌ها و تحجرهایی که نور خورشید را سلب و چشم‌ها را کور کرده‌بود؛ اقدام کرد.

«ماه تصویر مردی است بی‌دست / مرغ‌های مقلد / دوش بر دوش عنقا و آدم / رقص زالو به بازوی انسان / بادلم بادهای شناور.» (بیابانی، الف، ۱۳۹۰: ۲۲۵)

ققنوس

کاربرد اسطوره ققنوس کم و بیش از سوی شاعران در ایام پیش و پس از انقلاب اسلامی مدنظر بوده‌است. در شعر بیابانی نمادهای اساطیری چون ققنوس و کوه قاف را می‌توان دید؛ اما کاربرد آنان کلیشه‌ای است و قدرت نمادین در شعر ندارد. مثلاً، ققنوس، که رمز حیاتی دوباره است، از خاکستر وجود خویش و برای انسان‌های آزاده و نستوه و «برای ایمان‌های استوار و راستین و آن‌ها که از خویشتن خویش نیرو می‌گیرند، تمثیل مبارکی است.» (انزبایی نژاد، ۱۳۵۶: ۲۵). محمد بیابانی در منظومه زخم بلور بر زبانه الماس، به تولد این اسطوره اشاره کرده‌است:

«تندر فریادی بر در / می‌کوبد بر سر / تا سر بردارد از خاکستر / ققنوس منتظر.» (بیابانی، ۱۳۷۳: ۸۷)

همچنین در کتاب «سار صبور بر صنوبر آتش» در منظومه همچون خورشید، می‌گوید اگر همه مردم با هم متحد شوند، قیام آن‌ها همچون اسطوره ققنوس ماندگار می‌شود:

«ناگه اگر انبوه ذره‌ها / همچون نهنگی شعله‌ور / از نشانه ستر اقیانوس / سربرکشند / زان پس نه به سنگواره ماند، انسان / نه درخت / بل سوخته ققنوسی است برخاسته از پشته خاکستر.» (بیابانی، ب ۱۳۹۰: ۱۴)

همچنین در منظومه «ققنوس باش و بخوان» شاعر به انسان هم‌عصر خود توصیه می‌کند در برابر ناملایمات همچون ققنوس، صبور و مقاوم باشد و در ادامه می‌گوید:

«... ققنوس باش و بخوان / با شعله‌های سرکش / در آتش / ای انسان / که گله‌های آهو / از هر سو آرام و در خرام / حتی / کمین و گُچه و / خیز پلنگ را / باور نکرده‌اند...!» (بیابانی، ۱۳۹۰: ب : ۱۲۰).

از دیدگاه عرفانی، ققنوس، همواره از نو زاده‌شدن، نماد مرگ ارادی و تولد ثانوی است. حدیث «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» (مجلسی، ج ۶۹، ۱۳۶۲: ۵۹) به موت ارادی اشاره دارد؛ یعنی مراد مردن از هوا و دنیا و نفس و تبدل و استحاله مزاج روحانی است.

شخصیت‌های دینی

نمادهای دینی و آیینی نیز جلوه دیگر نمادگرایی شعر بیابانی است؛ ولیکن در مقایسه نمادهای اساطیری نمود بسیار کمتری دارند. برجسته‌ترین نمادهای شعر بیابانی شامل کاربرد نمادین اسم ابلیس و شیطان و اسامی محدود پیامبران و شخصیت‌های دینی و عرفانی مانند آدم، قابیل و هابیل، نوح،

یعقوب، ایوب، داوود، حلاج، مریم است. بیشترین کاربرد مربوط به شیطان یا ابلیس است و پس از آن مریم بیشترین بسامد را دارد.

آدم

آدم ابوالبشر، نخستین انسان است که در متون عرفانی و دینی با صفات و القاب خلیفه‌الله، ابوالوری، صفی الله و معلم الاسماء نامبردار شده‌است. نخستین گناه آدم، خوردن شجره ممنوعه بود که به خاطر این تمرد و نافرمانی خداوند آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد. «هنگامی که خداوند آدم را آفرید به ملائکه دستور داد تا بر او سجده کنند پس فرشتگان بر آدم سجده کردند مگر ابلیس و ابلیس به سبب این نافرمانی مطرود شد و کینه آدم را در دل گرفت از این رو، به یاری ماری به بهشت راه یافت و آدم و حوا را بفریفت تا گندم یعنی میوه ممنوعه را که خداوند آدم و حوا را از خوردن آن بر حذر داشته بود، بخوردند. آدم و حوا بعد از خوردن میوه ممنوعه، معرفت پیدا کردند و به عریانی خود پی بردند و با برگ درخت انجیر ستر عورت کردند.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۷۵)

در قرآن کریم در خصوص حضرت آدم، نوع میوه ممنوعه مشخص نشده و فقط لفظ «شجر» به آن اطلاق شده است، ولی به نظر اکثر مفسران، درخت ممنوعه، گندم بوده‌است. در ابیات زیر، بیابانی به این موضوع اشاره کرده‌است:

«...آه برنج و مفرغ و آدم / زجر بُرنز / بر زمینه مرداب / زخم سراب / وسوسه گندم / در دیدگان پیر تو خمیازه می‌کشد / سال چکاد باد / و بارش لک‌لک...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف: ۲۰۷).

«خداوند پس از آفریدن آدم، باغی به طرف مشرق در عدن غرس می‌کند و آدم را در آن جای می‌دهد تا کار کند و محافظ باغ باشد. در وسط این باغ، درخت معرفت نیک و بد قرار دارد که خداوند آدم را از خوردن میوه آن منع می‌کند. آنگاه بر ای آن که آدم تنها نباشد، خداوند حیوانات صحرا و پرندگان آسمان را از زمین سرشته و به نزد آدم می‌آورد تا ببیند و بر آنها نام بگذارد. چون از این جانوران هیچ‌یک موافق معاونت آدم نیستند، خداوند زن را از یکی از دنده‌های آدم می‌آفریند. مار زن را می‌فریبد تا از میوه درخت می‌خورد و به آدم نیز می‌دهد. بعد از خوردن این میوه، چشم آن دو باز می‌شود و درمی‌یابند عریانند. خداوند، چون از این امر باخبر می‌شود، آدم و زوجه‌اش را از بهشت بیرون می‌کند.» (مه‌دوی، الف: ۱۳۹۸: ۱۳۴). در بیت زیر بیابانی به داستان فوق اشاره کرده‌است:

«آن مار خط آبی طولانی / چلوآرهای مخوف / گام گیاه و گناه را / تصویر نیلی نرمال / سنگینی تپش که هیبت جادویی زمان / از شانه می‌تکاند» (بیابانی، الف: ۱۳۹۰: ۲۱).

داستان آفرینش حضرت آدم (ع) و چگونگی هبوط او از بهشت، در نوشته‌های عرفانی به گونه نمادین و با تأویلاتی خاص آمده‌است. عزیزالدین نسفی در کتاب کشف الحقایق نمادهای این داستان را شرح کرده‌است. او آدم را کنایه از عقل، حوا را کنایه از روح، شیطان را رمز طبیعت، طاووس و مار را

رمز شهوت و غضب می‌داند و نتیجه‌می‌گیرد که «آدم مرکب از دو جنبهٔ ملکی و شیطانی یا عقل و طبیعت است؛ بنابراین در هرکه عقل غالب است ملکی است و در هرکه طبیعت غالب آمد شیطانی است» (نسفی، ۱۹۶۲، ج ۱: ۲۹۹)

ابلیس

در ادبیات فارسی، ابلیس جایگاه خاصی دارد. دیدگاه اکثر ادیان در خصوص ابلیس، منفی است و او را عامل اصلی شر و بدی می‌دانند. دو دیدگاه متفاوت در خصوص ابلیس وجود دارد، دیدگاه نخست که اهل شریعت هستند، ابلیس را مطرود درگاه حق دانسته‌اند و گروه دوم که عرفا می‌باشند، ابلیس را مقهور قضای الهی دانسته و از حق او دفاع کرده‌اند.

اشارات و تلمیحاتی که در نظم و نثر فارسی برای ابلیس به‌کاررفته‌است، بیشتر متناسب با موضوعاتی است که در قرآن و اقوال مفسران و احادیث آمده‌است و گاهی در این آثار، تصورات مربوط به ابلیس با باور و عقیدهٔ ایرانیان دربارهٔ اهریمن درهم آمیخته‌است. بیابانی در سروده زیر به ابلیس با دید متفاوت نگریسته و او را فردی خاسر و شکست‌خورده دانسته‌است:

«سالی که مار غلاف انداخت / در دیدگان منتظر چاه / آه / از نای شاخکِ ابلیس می‌وزد / با باد غرب / «دَندِلَه» قحطی / اشکِ جنینِ نارسیده می‌کشند / با ستاره دیو» (بیابانی، ۱۳۶۹: ۷۲)

ابلیس نماد همهٔ بدی‌ها و دشمن قسم‌خوردهٔ انسان است و همه‌جا در راه آدمیان، دام می‌گسترده تا آنان را از راه راست و صواب، منحرف گرداند؛ ولی با این‌همه، در این کارها قدرتی ندارد و بر بندگان مؤمن و درست‌کار خداوند پیروز نمی‌شود.

«... و یحک / ابلیس اگر / به کسوت انسان / با رمه‌های سپیده، بگذرد از غار / خوابِ کبودِ کبوتران جوان را / تیر و کمانِ هزار کودکِ چالاک / تافته / چون بامداد بافته ...» (بیابانی، ۱۳۹۰: ب: ۱۳۳).

ایوب

ایوب در دیدگاه تاریخی و باور عمومی، اسطورهٔ صبر برابر سختی‌هاست. «ایوب بنابر روایات، در شام به دامداری اشتغال داشت و عبادت وی زبانزد همگان بود، اما ابلیس بر او حسد برد و از خدا خواست تا دست او را بر ایوب گشاده‌کند. آنگاه خداوند، ایوب را به بلاهای عظیم آزمود؛ اما با این همه زیان، وی یک لحظه از تهلیل و تسبیح الهی نیاسود.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۳۳۰)

«... از تخمه پلنگ / گهواره / چو کتف / برجاست با دلم / ایوب اگر به ساحت کرم و گذشته / یعقوب اگر ز وصله بینایی / آنک تویی...» (بیابانی، ۱۳۹۰: الف: ۱۰۹).

«خداوند ایوب را با بلاهایی از قبیل فقر، مرگ فرزند و بیماری آزمایش کرد و ایوب با صبر شگفت خود از این آزمایش‌ها سربلند بیرون آمد و اسطورهٔ صبر و شکیبایی شد. در شعر بیابانی، اشاره به

داستان ایوب، بیشتر ناظر به صبر ایوب بر محنت‌ها و بلاهاست. «(مهدوی، الف ۱۳۹۸: ۲۰۰). بیابانی در شعر زیر به این صبر اشاره کرده‌است و می‌گوید: «ایوب اگر به ساحت کرم/ و گذشته یعقوب اگر ز وصله بینایی / آنک تویی / با پله‌ها و کهنه نفس‌های بردگی.» (بیابانی، الف ۱۳۹۰: ۲۰۹)

از دیدگاه شاعر سستی، بی‌حرکی و کهنه‌پرستی و ناشکیبایی در برابر ناملايمات روزگار، محکوم به فناست. شاعر در جای دیگر با اشاره به کرم شدن بدن ایوب و صبر چندین ساله‌اش، می‌گوید: «در ندبه شهاب شباویز/ آن کیست بر عرشه برهنه کشتی نشسته مات/ ایوب کرم‌های خاطره‌پیماست این روح ساده.» (بیابانی، الف ۱۳۹۰: ۴۱)

در متون عرفانی به صبر حضرت ایوب و بردباری او توجه شده‌است. ابن عربی، فص ۱۹ کتابش را فص ایوبی قرار داده‌است و در فصوص الحکم (فص حکمه غیبیه فی کلمه ایوبیه) صبر را به خویشتن‌داری از شکایت به غیر خدا تعریف کرده (الصبر إنما هو حبس النفس عن الشکوی لغير الله) و می‌نویسد: «که خداوند هم ایوب را «اواب» معرفی کرده؛ یعنی بنده‌ای که هیچ نگاهی به اسباب ندارد و فقط به خدا رجوع کرده و فقط از او درخواست می‌کند. هر چند خداوند بدون اسباب کاری نمی‌کند؛ ولی بنده می‌داند که اسباب مستند به علم الهی است.» (ابن عربی، ۱۳۵۶ق: ۱۷۳).

در این سروده، شاعر خطاب به کسانی که به بهانه شکیبایی، در گوشه عزلت خزیده‌اند و خیزش و رستاخیز اجتماعی و اصلاح‌گرایانه را به جهت خطرگریزی و محافظه‌کاری با سکوت و خاموشی مرگبار عوض کرده‌اند، نهیب می‌زند و بار دیگر بر این باور خود پای می‌افشارد که خاموشی تقوای ما نیست.

حلاج

«حسین بن منصور حلاج بیضاوی است که در سر آن به فتوای علمای ظاهری در بغداد به تعذیب تمام به جرم گفتن اناالحق، کشته شد و جسدش را سوختند و خاکسترش را به دجله ریختند. سبب قتل او از نظر فقها و متشرعه، این بود که او اناالحق می‌گفت، یعنی من خدایم. ولی آنچه حلاج می‌گفت، نه شرک بود و نه حلول. بلکه به این اعتبار بود که در ذات حق محوشده‌است و در همه کاینات بودی و وجودی جز برای خدا قائل نیست و از ما سوی الله اعراض دارد.» (رجایی، ۱۳۸۵: ۶۱) به نظر می‌رسد که گفتن اناالحق از جانب عارف هم باز از دستوری خداوند است.

محمد بیابانی با اشاره به این داستان در سروده‌های خود از آن بهره‌برده‌است:

«...خورشید/ آرامش شگرف سینه‌ی کوهستان را/ با آب و آذرخش/ بیار است/ و تندر از فراز کوهه‌ی ابری سیاه/ شمشیر آخته را / بر فرق تپه فرود آورد/ آنک/ حلاج دیگری/ بردار...!» (بیابانی، ۱۳۹۰ ب: ۱۱۶).

سجادی می‌گوید: «این سخن را حلاج بگفت و سرخود بر باد داد این سخن از اسرار حقیقت است که هر که فاش‌کند سر بر سر سودای عشق گذارد.» (سجادی، ۱۳۹۳: ۱۲۹). بی‌گناهی حلاج و بردار کردن وی دو بار در شعر بیابانی آمده است. «...تا واره‌ی / از ثقل درد فریبی ملتهب...! / خورشید / آرامش شگرف سینه کوهستان را / با آب و آذرخش / بیاراست / و تندر از فراز کوه ابری سیاه / شمشیر آخته را / بر فرق تپه فرود آورد / «آنک / حلاج دیگری بر دار...!» (بیابانی، ۱۳۹۰: ب: ۱۱۶).

داوود

حضرت داوود صوت نیکویی داشت؛ لذا هرگاه زبور می‌خواند، انس و جن و پرنده و حیوان‌های وحشی نزد آن حضرت اجتماع می‌نمودند. بیابانی در شعر زیر با اشاره به صوت زیبای حضرت داوود، می‌گوید: «اسبان شیبه چرا یال می‌کشند / از قاب آب‌های فرومرده در سراب / میدان شهر که داوود نغمه‌هاست / در زوزه شغال چرا بال‌می‌زند؟ / سرشار از تخیل تاریکی / بدر تمام، سایه‌چران ستاره‌هاست.» (بیابانی ۱۳۷۳: ۸۷)

در قرآن مجید (انبیاء: ۷۹، ص: ۱۹ و سبا: ۱۰) به صدای خوش داوود و هماواز شدن پرندگان با او اشاره شده است. در قصص الانبیاء آمده است: «هرگاه که او زبور خواندی، هیچ‌کس را طاقت نماندی و دست از کارها برداشتندی و به سماع آن مشغول‌شدندی و مرغان برابزش به سماع بایستادندی و نخجیران از کوه‌ها بیامدندی و سماع‌کردندی.» (نیشابوری، ۱۳۸۶: ۲۷۰)

سلیمان

«سلیمان پسر داوود و از پیامبران و پادشاهان بنی اسرائیل است که بر طبق روایات مذهبی ۷۰۰ سال سلطنت کرد و تورات را نشر داد. دلیل حکومت سلیمان بر جن و انس وجود انگشتری سلیمان بود روزی دیوی به نام صخر جنی، آن را ربود و در نتیجه چهل روز به‌جای سلیمان سلطنت کرد و سرانجام به تدبیر وزیر سلیمان، آصف بن برخیا مشکل حل شد. سلیمان، زبان همه مرغان می‌دانست از این رو، او را صاحب منطق‌الطیر گفته‌اند. در وادی‌النمل، بین سلیمان و پادشاه موران، مباحثه‌ای درگرفت و مور سلیمان را مجاب‌کرد و به او پندهایی داد. و چون سلیمان درصدد مراجعت بود، پادشاه موران گفت: شایسته نیست که تو گرسنه برگردی؛ اینک من تو را به ران ملخی میهمان‌کنم. سلیمان و لشکریان او از آن ران ملخ خوردند و سیر شدند و ران ملخ تمام‌نشد. برخی گفته‌اند که به فرمان خداوند خوشه گیاهی نیز روید که چهارپایان سلیمان از آن خوردند و سیر شدند. سلیمان چون قدرت الهی را دید چهل روز به عبادت پرداخت.» (شمیسا، ۱۳۸۵: ۳۸۸)

در شعر زیر ترکیب «قالیچه پرنده» اشاره دارد به داستان حضرت سلیمان و قالیچه پرنده دارد.

«... پندار دایره همواره دایره است/ خاکستر بنفشه لگدمال مار و مور/ هوم است آن درختک و قواق/ در آب/ قالیچه پرنده پندار/ با دو بال/ و مویه‌های زال...» (بیابانی، ۱۳۶۹: ۵۶).

عیسی (ع)

«دم عیسوی یا دم مسیحایی کنایه از: نفس پاک و معجزه‌آسای حضرت مسیح که مرده را زنده می‌فرموده‌است. عرفا معتقدند که وقتی انسان با نفس ذکر حق را بگوید و در اندیشه جز خیال محبوب را راه‌نهد بیان او پاک و همچون جانش طاهر خواهد شد و نفس و سخنش بر هر چیز که اراده‌کند، تأثیر خواهد گذاشت و کنایه از سخنان معشوق و لب و مصاحبت او نیز است. (سجادی، ۱۳۹۳: ۳۹۳). «عیسی یا مسیح از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب آسمانی انجیل است. بنی‌اسرائیل دعوت عیسی را نپذیرفت و از او معجزه خواستند و عیسی مرده‌ای به نام عازر را زنده‌کرد و او به پیامبری عیسی شهادت داد. گفته‌اند که عازر به دعا و فرمان حضرت عیسی در قبر زنده‌شد و کفن پاره‌کرد و بیرون آمد.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۴۷۶)؛ بیابانی در شعر زیر نیز اشاره به معجزه و زنده‌شدن مردگان با دم مسیحایی حضرت عیسی مسیح (ع) دارد.

«... نفس به آدمیان می‌دهد گل ترسا/ امید هر اسیری به سحر مار مجنون/ گلو به آینه‌ها/ تن گیاهی انسان/ کشیده تا هر اوج...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف : ۲۳۵).

مریم

باردار شدن مریم با وجود باکره (عذرا) بودن، جنبه‌ای اسطوره‌گونه به زندگی او بخشیده‌است که در شعر معاصر نیز بازتاب فراوان یافته‌است، از جمله ۵ بار در شعر بیابانی. وی در شعر زیر، به این ماجرا اشاره کرده‌است:

«... چو پگاه/ گلوی گور و گلاژل نمی‌کند تحریر/ کجاست مریم شرم/ که دجله/ -دال جنون- / از آسمان عقیق/ -هلال ناله ران پلنگ...» (بیابانی، ۱۳۷۳: ۳۵)

شعر زیر نیز تلمیحی دارد به داستان حضرت مریم (ع) .:

«فریاد می‌کشد نگاری خشخاش/ ماهی مریم است/ سر در باد/ با صلیب شکسته امواج» (بیابانی،

۱۳۹۰ الف : ۲۴۱)

موسی

یکی از معجزات حضرت موسی (ع) ازدها شدن عصا است؛ در روایات آمده: «سرانجام موسی به مصر رفت و فرعون را به حق دعوت کرد. هنگامی که فرعون از موسی عاجز آمد او را به مبارزه با جادوگران خویش فراخواند. ساحران در مجلس فرعون مارهای خویش را به طرف موسی رها کردند.

موسی به فرمان خداوند، عصای خود را بر زمین انداخت و آن عصا، اژدها شد و همه ماران ساحران را فروبلعید. همین موضوع در قرآن آمده است: «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» (اعراف/۱۰۷) پس موسی عصایش را بیفکند و ناگهان عصا اژدهایی بزرگ شد. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۳۰).

بیابانی در شعر زیر به معجزه اژدها شدن عصای موسی در مقابل ساحران فرعون اشاره کرده است: «...عصای خزنده/عصای خزنده- می شکند/ به زیر خرقه ماهور / دهان باز سؤالی که می وزد همه عمر/ به دور بادیه سرگردان...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف: ۱۳۶)..

نوح

در کتاب فرهنگ تلمیحات داستان کشتی نوح این گونه آمده است: «نوح به فرمان خداوند درخت ساج کاشت و چون درخت بزرگ شد، از آن کشتی ساخت. هنگامی که نوح، مشغول کشتی ساختن بود خلائق او را مسخره می کردند؛ و نوح در برابر آنها مقاومت نشان می داد. سرانجام طوفان نوح از تنور پیرزن که زن نوح بود در کوفه آغاز شد. نوح به فرمان خداوند سوار کشتی شد و از هر چه در روی زمین بود نمونه ای نر و ماده برداشت تا چون طوفان فرونشیند دگرباره جهان را آبادان سازد. کسانی که در کشتی نوح بودند همگی جان سالم به در بردند و بقیه موجودات نابود شدند.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۶۴).

بیابانی در شعر زیر به داستان حضرت نوح (ع) اشاره کرده است: و آن بال گستر نا آرام / تصویری از قرار من و مرغ های دریایی / صد چاک پیرهن / در زیر آب / بر کپل مرجان / اما هنوز نوح / در طلب کشتی ست...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف: ۸۲).

هابیل و قابیل

در قرآن مجید فقط یک بار (مائده: ۲۷-۳۱) از دو فرزند آدم، بی آنکه نام ایشان مذکور باشد، یاد شده است که آنها به درگاه حق قربانی کردند و قربانی یکی از آنها پذیرفته شد و آنکه قربانیش پذیرفته نشد، برادرش را کشت و پس از آن از کار خود پشیمان شد. سپس خداوند، کلاخی را فرستاد تا زمین را بکاود و به این وسیله طریق دفن برادر را به او آموخت.

در تورات نام فرزندان آدم، هابیل و قاین آمده است که «به دلیل تقارب لفظی هابیل با قابیل، لفظ قابیل جایگزین قاین شده است.» (خزائی، ۱۳۸۹: ۵۰)؛

بیابانی، در زمان و فضایی اسطوره ای سیر می کند و از زمان آدم (ع) و سایر پیامبران می گذرد و به حال می رسد و بدون درنگ، متوجه نخستین مرگ و عامل آن می شود:

«در نفس اوهام/ دیوار کتان/ معراج حنظل و آدم برهنه پای/ زهر نیاز/ افیون آفتابی کف وار و برف بیز/ هابیل مرده بود/ و قابیل/ سر بر ستون ساکت تنهایی/ ذهن کبود حسد را/ پژواک می‌گشود.» (بیابانی، الف ۱۳۹۰: ۶۰)

بیابانی در شعر زیر به کسانی اشاره دارد که انسانیت را از هابیل به ارث برده‌اند و به دلیل خودخواهی و بداندیشی قایبلان کشته می‌شوند و انسان‌هایی که به جای عشق ورزی، با کینه‌توزی و حسد، اسطوره برادرکشی را فریاد می‌آورند: «...آواگر شبانه/ شبان- / برخاست/ با گله‌های گیج/ گوزنان و/ گرگ‌ها/ در نفس اوهام/ دیوار کتان/ معراج حنظل و آدم/ برهنه پای/ زهر نیاز/ افیون آفتابی کف‌وار و برف‌بیز/ هابیل مرده بود/ و قابیل/ سر بر ستون ساکت تنهایی/ ذهن کبود حسد را/ پژواک می‌گشود...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف : ۶۱).

یعقوب

برطبق آیات سوره یوسف، یعقوب از فراق یوسف آن قدر دچار رنج و اندوه شد که چشمانش سفید و نابینا شد و سرانجام پس از صبر بسیار به وسیله پیراهن یوسف شفایافت. در قرآن بر صبر یعقوب در فراق یوسف تأکید شده است و دو بار (یوسف/۱۸ و ۸۳) از این صبر به «صبر جمیل» تعبیر شده است.

بیابانی در شعر زیر به پیراهن یوسف و بینا شدن چشم یعقوب اشاره کرده است:
«... از تخمه پلنگ/ گهواره/ چو کتف/ برجاست با دلم/ ایوب اگر به ساحت کرم و گذشته/ یعقوب اگر ز وصله بینایی/ آنک تویی...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف : ۱۰۹).

یوسف (ع)

در این سروده، بیابانی به زیبایی یوسف و حسادت برادران که او را به قیمتی بسیار کم فروختند و فروش نهایی وی در بازار مصر اشاره کرده است. شعر زیر نیز تلمیح به داستان ساختگی برادران حضرت یوسف دارد که وانمود کردند که گرگ یوسف را دریده است:

«سواد شهر و هلال عقربی است سرگردان/ کشید تیغ جنون آذرخش و رخس و سوار/ ز شعله سوخت در آن سفر/ که مباد این چنین سفر/ آن گرگ/ درید یوسف و غافل برادر آن که می‌رس/ هر آن بنفشه که بشکافت ناگهان دل خاک/ گلو به تیغ تو دارد چو ریسمان که می‌رس.» (بیابانی، الف ۱۳۹۰:

دیگر اصطلاحات

خرقه

خرقه در لغت به معنی پاره و قطعه پارچه کوچک؛ تکه‌ای لباس؛ جامه‌ای که از قطعات مختلف دوخته‌شده با جبهه درویشان و جمع آن خرق است. (دهخدا، ذیل خرقه) و در اصطلاح صوفیه «جامه دوخته‌شده از تکه‌هاست که به وسیله پیر یا مرشد و مراد بر طالب یا سالک در صورت لیاقت داده می‌شود. هجویری و کاشانی در آثار خود، حدیث ام‌خالد را آورده که حضرت رسول (ص) از چند جامه‌ای که نزدش آورده‌اند گلیم سیاه کوچک را بر ام‌خالد پوشانید.» (سجادی، ۱۳۹۳: ۲۱۷)؛ کاشانی در مورد خرقه و انواع آن نوشته‌است: «خرقه بر دو نوع است، خرقه ارادت و خرقه تبرک. خرقه ارادت آن است که چون شیخ به نفوذ نور و حسن فراست در باطن احوال مرید نگیرد و در او آثار حسن سابقت تفرس‌کند و صدق ارادت او در طلب حق مشاهده‌نماید. وی را خرقه پوشاند تا مبشر او گردد به حسن عنایت الهی در حق او و دیده دلش به استنشاق نسیم هدایت ربانی که خرقه متحمل آن بود همچنان که دیده یعقوب از نسیم قمیص یوسف بینا گشت؛ اما خرقه تبرک آن است که کسی بر سبیل حسن‌الظن و نیت تبرک به خرقه مشایخ، آن را طلب دارد و این چنین طالب به شرایط اهل ارادت و انسلاخ از ارادت خود با ارادت شیخ مطالب نبود و وصیت آن مرید به دو چیز کنند؛ یکی ملازمت احکام شریعت؛ دوم مخالفت اهل طریقت. چه ممکن بود به مخالفت ایشان جنسیتی دیگر حاصل‌کند و قابل خرقه ارادت گردد. پس خرقه ارادت ممنوع بود الا از اهل ارادت و ارباب صدق عزیمت؛ و خرقه تبرک مبذول باشد در حق هر که با مشایخ حسن‌الظنی دارد.» (کاشانی: ۱۵۰).

در شعر بیابانی منظور از خرقه لباسی است که صوفیان می‌پوشیدند و بر آن وصله‌هایی وجود داشته‌است.

«... باد لهیمر و / دریا / با کوسه‌ها و خرقه مرجان‌ها / پرتاب می‌شود...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف : ۱۲۸).

و همچنین در شاهد مثال‌های زیر، خرقه تهی کردن، کنایه از مردن است.

«... ژرفای نیل / نیل حوصله / بی‌تحریر، / از خرقه‌ها تهی‌ست / قوس غرور موریا نه / در کف هشتی - ست...» (همان : ۳۹ و ۴۰).

«... بیمار بی‌قرار قروم / کز شرم / خرقه تهی می‌کند / زمین / بر شانه‌های من...» (همان : ۲۵).

عشق

شجاعی، عشق را افراط محبت دانسته و می‌نویسد: «برخی معتقدند که اطلاق عشق در حضرت حق جایز نیست؛ زیرا در آن افراط و تفریط نیست.» (شجاعی: ۱۵۶).

سجادی نیز شوق مفرط و میل شدید به چیزی را معنی عشق می‌داند و می‌گوید: «عشق میل مفرط است و مشتق از عشقه که گیاهی است که به دور درختان تناور می‌پیچد و آب آن‌ها می‌خورد و رنگ درخت را زرد می‌کند و نهایتاً بعد از مدتی، خود درخت را خشک می‌کند. عشق هم چون به کمال رسد، قوا را ساقط گرداند و حواس را از کار بیندازد و طبع را از غذا بازدارد و میان محب و خلق ملال‌افکند و از صحبت غیر دوست ملول‌سازد و یا بیمارکند و دیوانه‌سازد و در نهایت، هلاک‌گرداند. گویند: عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد عشق دریای بلاست و جنون الهی و قیام قلب است با معشوق بلاواسطه. (سجادی، ۱۳۸۳: ۵۸۰).

بیابانی شاعری است که عشق را می‌شناسد؛ اما شاید تنها شاعری باشد که در پنج مجموعه شعر او، یک بیت یا جمله عاشقانه نیست.

«روز مخوف، روزی که عشق خرقه تهی کرد/ بوی بنفشه و گندم/ پیچید در گذر/ تابوت آفتاب/ بی گل و گلدسته/ رودابه روان.» (بیابانی، ب، ۱۳۹۰: ۵۸)

بیابانی شعر والای خود را به عشق زمینی نیالوده‌است و این نشان از تعهد اجتماعی و عاطفه سرشار و عشق جمعی شاعر دارد که فراتر از خواسته‌ها و آرزوهای فردی در جستجوی آرمان‌شهری است که همه در آن احساس راحتی و خوشبختی نمایند.

تمام توفان‌ها/ حریر بال تو/ پروانه‌های خفته به روزند و/ در بروز شعله‌ور خنجر/ شکوه چلچله‌ی عشق و/ خنده‌های سرو ساده امید...» (بیابانی، ۱۳۹۰ ب: ۱۴۰ و ۱۴۱).

«شن‌پوی هستی‌ام، همه در خویش بی‌قرار/ جل پاره‌ای ز عشق و جهان بر تن» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف: ۱۴۶).

«عشق شمشیر ندارد/ زنی از آب است عشق/ ضمیرانی که به بازوی زمان پیچیده‌است...»/ با ماست ولوله شوم شکستگی/ کولاک جویبار/ «خون می‌ساید خدنگ و / دریا... رنگ می‌بازد...» (بیابانی، ۱۳۹۰ الف: ۱۹۹).

نتیجه‌گیری

با واکاوی سروده‌های محمد بیابانی مشخص می‌گردد که بیابانی به‌خوبی توانسته‌است از اندیشه‌های عرفانی و آموزه‌های عرفان کلاسیک بهره برد. بیابانی هرچند در اشعارش از مسائل سیاسی و اجتماعی بیش از عرفان و اخلاق پرداخته است.

محمد بیابانی شاعر نو پرداز، نویسنده، محقق و فعال سیاسی است. او شاعری است که نگرش، بینش و تفکری کاملاً مذهبی، ملی و اسطوره‌گرا دارد و با در نظر گرفتن سابقه فرهنگی و تاریخی زبان و بهره‌گیری از دستاوردهای اندیشه دینی، عرفانی و باستانی، به مباحث مهم و عمیقی چون مرگ، زندگی، عشق، نفرت و... پرداخته است. بیابانی اگرچه عملاً به بیان مسائل اعتقادی و معنویات

نپرداخته؛ ولی تمایلات عرفانی خویش را هم انکار نکرده است. بیابانی مثل هر شاعر دیگر، در حال و هوایی اسطوره‌ای سیر کرده و از دنیایی سخن گفته که با جهان امروزی فاصله بسیار دارد. با بررسی اشعار و سروده‌های محمد بیابانی، مشخص می‌گردد که شاعر به برخی اصطلاحات و مفاهیم عرفانی اشاره کرده‌است در سروده‌های بیابانی، کاربرد اسامی موجودات افسانه‌ای و باورهای عامه کهن جایگاهی ممتاز دارد. جلوه دیگر نمادگرایی شعر بیابانی، نمادهای دینی و آیینی است؛ به-نحوی که در مقایسه با نمادهای اساطیری نمود کمتری دارند. برجسته‌ترین نمادهای شعر بیابانی شامل کاربرد نمادین اسم ابلیس و شیطان و اسامی پیامبران و شخصیت‌های دینی و عرفانی است. برجسته‌ترین نمادهای غیرملی در شعر بیابانی، داستان لیلی و مجنون است و در شعر فارسی، لیلی و مجنون، نماد عشق روحانی است. علاوه بر مطالب مذکور بیابانی از دو واژه عرفانی خرقه و عشق هم در اشعار خود به‌کار برده‌است. بدین ترتیب، با توجه به محتوای ابیات و اشعار و به اعتبار ساختار کلی سروده‌هایش، می‌توان به رگه‌هایی از عشق الهی و معنوی تعبیر و تفسیر کرد و بدین شکل به مرزهای مشترک بین عشق و عرفان رسید.

بیابانی توانسته‌است با سروده‌های خود، میراث ادبیات صوفیانه و عرفانی را در شعر معاصر مجدداً احیا سازد و سبک و شیوه نوینی را در ادبیات معاصر به‌وجود آورد که می‌توان آن را قابلیت تطبیق مضامین عرفانی کلاسیک با خواسته‌های انسان معاصر به حساب آورد.

منابع و مأخذ

- ۱) آموزگار، ژاله (۱۳۸۶)، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت.
- ۲) ابن عربی، محی الدین (۱۳۵۶ق)، فصوص الحکم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه.
- ۳) بیابانی، محمد (۱۳۹۰ الف)، به سالگرد تماشای آب در پاییز، تهران: انتشارات داستان سرا.
- ۴) _____ (۱۳۶۹). حماسه درخت گلبانو. تهران: نشر مرکز.
- ۵) _____ (۱۳۸۰). دستی پر از بریده مهتاب. تهران: انتشارات نیم‌نگاه.
- ۶) _____ (۱۳۹۰ ب). سار صبور بر صنوبر آتش. تهران: انتشارات داستان سرا.
- ۷) _____ (۱۳۷۳). زخم بلور بر زبانه الماس، تهران: مرکز.
- ۸) بلعمی، ابوعلی. (۱۳۸۵). تاریخ بلعمی، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: زوار.
- ۹) رجایی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۸۵). فرهنگ اشعار حافظ، ج ۶، تهران: علمی.
- ۱۰) سجادی، سیدجعفر. (۱۳۹۳)، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تهران: طهوری.
- ۱۱) _____ (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
- ۱۲) شجاعی، حیدر. (۱۳۷۹)، اشارات فرهنگ اصطلاحات صوفیه، تهران: مجد.
- ۱۳) شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳)، فرهنگ تلمیحات، ج ۴، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۴) فتوحی، محمود. (۱۳۸۵). بلاغت سخن، تهران: سخن.
- ۱۵) کاشانی، عزالدین محمود بن علی. (۱۳۶۷). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح استاد همایی، تهران: هما.
- ۱۶) مجلسی، محمدباقر. (۱۳۶۲) بحارالانوار، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۷) مولانا، جلال‌الدین. (۱۳۶۷). مثنوی معنوی، تهران: مولی.
- ۱۸) _____ (۱۳۶۷). مثنوی شریف، تصحیح نیکلسون، تهران: مولا.
- ۱۹) یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۸)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۲۰) نسفی، عزیزالدین (۱۹۶۲)، الانسان الكامل، ج ۱، به کوشش ماریزان موله، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- ۲۱) یثربی، سیدیحیی. (۱۳۹۱). فلسفه عرفان، تهران: بوستان کتاب.

مقالات و پایان‌نامه

- ۲۲) اسماعیلی، فاطمه و شمس‌الحاجیه اردلانی (۱۳۹۴)، «تصاویر و اندیشه‌های مرکزی در شعر محمد بیابانی»، همایش بین‌المللی جستارهای ادبی، زبان و ارتباطات فرهنگی، بوشهر.
- ۲۳) انزابی‌نژاد، رضا. (۱۳۵۶). «سیری دیرهنگام در دو منظومه»، نگین، ش ۱۴۹، صص ۴۱-۴۳.

- ۲۴) حجازی، بهاره (۱۴۰۱)، «طبقه‌بندی و تحلیل اسطوره و مؤلفه‌های اسطوره‌ای در سروده‌های محمد بیابانی بر مبنای دیدگاه «لارنس کوپ»»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما حسین سلیمی، دانشگاه خلیج فارس.
- ۲۵) حسینی، مریم (۱۳۸۶)، «پری در شعر مولانا، دیدار با آنیما»، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)، ش ۶۸ - ۶۹، صص ۱-۲۱.
- ۲۶) شریفی، غلامحسین و ریحانه صادقی (۱۳۸۸)، «بازتاب مفاهیم عرفانی و اخلاقی در شعر هوشنگ ابتهاج»، ادبیات تعلیمی، ش ۲، صص ۱۲۹-۱۵۶.
- ۲۷) شفیع‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴)، «میراث عرفانی بایزید در تذکره الاولیای عطار»، حافظ، ش ۱۸، صص ۲۸-۳۲.
- ۲۸) محمد مرادی (الف) (۱۴۰۱)، «عناصر برجسته زبانی اشعار محمد بیابانی»، زبان و ادبیات فارسی، ش ۲۹، صص ۱۳۳-۱۴۷.
- ۲۹) محمد مرادی (ب) (۱۴۰۰)، «رنگ اقلیمی در شعر محمد بیابانی»، زیباشناسی اراک، ش ۴۹، صص ۱۲۹-۱۶۴.
- ۳۰) مهدوی مرتضوی، سیده فاطمه و همکاران. (۱۳۹۶)، «تجلی اشارات عرفانی و اسطوره‌ای در سروده‌های محمد بیابانی»، عرفان اسلامی زنجان، ش، صص ۱۲۷-۱۴۷.
- ۳۱) مهدوی مرتضوی، سیده فاطمه. (الف) (۱۳۹۸)، «بررسی اسطوره در شعر شاعران شاخص بوشهر با تأکید بر اشعار منوچهر آتشی، محمد بیابانی، فائز دشتستانی و سیدجعفر حمیدی»، رساله دکتری، استاد راهنما دکتر سیداحمد حسینی کازرونی، دانشگاه آزاد بوشهر.
- ۳۲) مهدوی مرتضوی، سیده فاطمه و همکاران (ب) (۱۳۹۸)، «بررسی و نقد تمثیل‌های حماسی و اسطوره‌ای در شعر محمد بیابانی»، فصلنامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر، ش ۴۰، صص ۸۴-۱۰۲.